

دکتر سیدجعفر سجادی معلم دانشکده ادبیات تهران

موجودات عینی گسه در تعریف فلسفه مذکور است بمعنی وسیع خود شامل مجردات علویه، بر مبنای وجود عقول و نفوس واستقلال وجودی آنها و اجرام علویه کلا و موجودات جهان عینی بمعنی خاص یا عالم ناسوت میشود .

بدین ترتیب موضوع فلسفه بحث در وجود است بمعنی عام خود که شامل کلیه موجودات میشود و روشن است که وجود، بمعنی صفت موجود مأخوذ در تعریف نیست. بلکه وجودیکه موضوع فلسفه است بمعنی موجود است چنانکه بعضاً گفته شده موضوع فلسفه موجود من حیث هو موجود است .

بحث و نظر در وجود، گاهی از جنبه جزئی آنست یعنی وجود متعین و مشخص، مثلا وجود از جهت آنکه جسم محسوس است یا حیوان است یا نبات است یا انسان است و بالجمله وجود از نظر اطوار و تلبسات مختلف از مادیات، مجردات، معادن، نباتات و حالات و عوارض و خواص آنها و شکی نیست که اگر وجود را بدین لحاظ مورد بحث قرار دهیم باضافه خواص و آثار آنها، نمیتواند موضوع علم کلی و فلسفه اولی باشد بلکه علم طبیعی یا ریاضی خواهد بود تا شعب مختلف خورد که حیوان شناسی، گیاه شناسی، طب و جز آنها باشد.

اگر بحث و نظر در وجود بلحاظ اطوار و حالات نباشد بلکه از نظر کلی و عمومی مورد نظر و بحث باشد، علم کلی و علم اسباب و علل و مبادی کلیه خواهد بود.

پس نموده شد که اساس فلسفه کلی است که همان معرفت مبادی اولیه و صفات عامه کلیه باشد و بدان جهت علم الهی گفته اند که هدف اصلی از آن شناخت آفریننده جهان است و بحث در آن بحث عام و کلی است و متدرجاً تنزل میکند تا بمبادی علوم جزئیه پایان یابد و بالجمله یکی از فوائد فاسفه کلیه تهیه مبادی و اصول است برای علوم جزئیه که مدار اثبات علوم و برهان قضا و مسائل بر آنها است.

ممکن است اکنون روشن شده باشد که تقسیماتی که برای فلسفه شده است به علم اولی یا الهیات و علم اوسط یا ریاضیات و علم ادنی یا طبیعیات در جنبه های علمی و در جنبه های

عملی به تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدنی از چه نظر بوده است. علوم سه گانه فلسفه نظیرا به ترتیب از محسوس به معقول یا به ترتیب طبیعی در مقام تعلیم به طبیعی ریاضی و الهی تقسیم کرده اند و میدانیم که طبیعیات محسوسات محض اند و ریاضیات نیمه مادی و الهیات یا فلسفه بعد طبیعت در تعلیم یا قبل طبیعت در وجود مجرد محض اند.

بطور جمله معترضه گفته میشود، که ریاضیات را بدان جهت بنام ریاضی خوانده اند که نفس را ریاضت میدهد و آماده و مهیا میکند که از محسوس بمجرد و معقول توجه کند و مسائل مجردة محض را که همان فلسفه اولی باشد بهتر دریابد و این علم واسطه است میان محسوس محض که طبیعیات باشد، و معقول محض و با این ترتیب منطق نیز جزء علوم ریاضی محسوب میشود و لایمتنع بحسب هذا الاسم ان یدخل فی علم ریاضی من جهة ریاضته للآذهان، علوم فلسفی با اختلاف موضوعاتی که دارند در یک امر مشترك اند، و یک منفعت واحدی دارند که «تحصیل کمال النفس الانسانیة بالفعل و اعدادها بذالك للسعادة» باشد و لکن هر یک از آن علوم را فوائد و منفعت خاصی است.

معلوم شد که فلاسفه اشیاء عالم هستی را از نظر اختلاف طبقه که داشته اند و بر حسب مراتب تقسیم و طبقه بندی کرده اند به طبیعیات، ریاضیات و الهیات.

هر دسته از موجودات را در مرتبه خود مورد بحث قرار داده اند بالا صاله از لحاظ فلسفی و بالتبع و بالعرض از جهات علمی دیگر پس غرض و هدف اصلی فیلسوف بررسی موجودات است باطبقات و مراتب مختلفی که دارند از لحاظ جنبه های ماهوی و چرایی و بررسی حقایق آنها است و در این ضمن اگر بحثی از عوارض و فوائد و خواص آنها نیز شده است بالتبع است. شیخ الرئیس که تا اندازه اصالت فلسفه یونانی را در کتاب شفا حفظ کرده است در این مورد گوید: علوم فلسفیه منقسم میشوند به فلسفه نظری و فلسفه عملی و هدف از فلسفه نظری استکمال قوت نظریه است از نفس بمنظور حصول عقل بالفعل از راه حصول علوم تصویری و تصدیقی نه از راه عمل زیرا، این نوع از فلسفه در حد عمل نیست لکن هدف از فلسفه عملیه اولاً استکمال قوت نظر و فکر است در مقام علم و در مرحله دوم استکمال قوت عملیه است.

بنابر این هدف از فلسفه بطور مطلق اعم از نظری و عملی کمال یافتن نفس انسان و تسلط و قدرت آن بر استنباط مسائل و جستجو از علل و رموز و اسرار و غوامض آفرینش است و جنبه های عملی آن در مراحل بعد واقع است و بالتبع است، وی علوم فلسفه را به الهی و طبیعی و تعلیمی منقسم کرده است و گوید: موضوع علوم طبیعی اجسام است از جهت آنکه معروض حرکت و سکون است و مسائل آن بحث از عوارض و حالات جسم و حرکات و سکونات آنست، و بدین جهت مسأله کون و فساد و زمان و مکان و... بحث اساسی فلسفه طبیعی است و مسائل دیگر بالتبع و بالعرض است.

موضوع در بخش تعلیمات «کم» است متصل یا منفصل، کمی که مجرد از ماده باشد و یا نیم مجرد و در آن بحث از عوارض و حالات کمیات میشود بدون توجه بنوع مخصوص کم و مافیة الکیمة.

در بخش الهیات بحث از مفارقات منقطع الارتباط از ماده میشود و یا بحث از اسباب و علل اولیه وجود میگردد، و طبیعی باشد یا تعلیمی تا منتهی شود به مبده المبادی و یا آنکه گفته شود از مبدأ المبادی شروع میشود، و به طبیعیات ختم میشود و از اینجا مسأله که بوسیله ما مطرح شد تا اندازه ای روشن میشود که در مقام تعلیم از طبیعی به تعلیمی و از تعلیمی به الهی میرویم و یا از جزئی به کلی میرویم و حال آنکه روش وجودی فلسفه یا عالم تکوینی از مبدأ المبادی شروع میشود و به طبیعیات ختم میشود و بدیهی است که نظر و دید ما نسبت به جهان طبیعی و تعلیمی در ابتدا و در مقام تعلیم بادی که بعد از نیل به مراحل تفلسف حاصل میشود تفاوت بسیار دارد، دید دوم دید فیلسوفانه است و دید اول سطحی و عامیانه است و از اینجا است که ضرورت سیر فلسفی برای تمام کسانی که بخواهند با بصیرت کامل تری در رشته های علوم تحقیق و تتبع نمایند معلوم میشود و بطور قطع دید یک فرد فیلسوف که متخصص علوم فیزیکی هم باشد نسبت به حدود دانش و کار خود وسیعتر و عمیقتر از دید یک فرد متخصص در فیزیک محض است، و فرضیه میسازد و آن دیگر بمرض آزمایش میآورد، وی روابط علت و معلولیت اشیا را با دقت نظر بررسی میکند و سپس نتایج کار و تحقیقات خود را با توجه به مبادی علمی بصورت قانون در میآورد و آن دیگر بدان عمل میکنند.

باری شیخ گوید: در هر علمی از علوم موضوعی است و مطلوبی و مبادی مسلمة که مستند بر این آن علم است.

در تعریف حکمت گفته اند «هی افضل علم با فضل معلوم» و یا «هی المعرفة، اصح معرفة» و یا «هی العلم بالاسباب الاولى للکلی» و در این مورد سخن بسیار است که از مجال این مقاله خارج است. در مورد موضوع هر علمی باید گفت که موضوع ناچار باید مسلم الثبوت باشد یعنی باید قبلاً بوجهی از وجوه ثابت و مسلم باشد تا بتواند موضوع آن علم قرار گیرد و الا در هیچ علمی نتوان موضوع خود آن علم را مورد بحث قرار داد و بعنوان یکی از مسائل آن علم مبرهن داشت زیرا این عمل عقلاً محال و مستلزم دور خواهد بود با این مقدمه اگر گفته شود که موضوع الهی «خدا» است درست نیست زیرا مسأله اثبات وجود خدا از مسائل علم الهی است و در این علم باید ثابت شود و موضوع علم نتواند از مسائل آن علم باشد پس بناچار باید گفت، موضوع علم الهی امری وسیع تر است و آن موجود من حیث موجود است و اگر خوب دقت کنیم موضوع تمام بخشهای فلسفه میتواند موجود باشد چنانکه میتوان گفت موضوع علم طبیعی جسم من حیث هو موجود باشد نه من حیث هو جوهر یا عرض بلکه از جهت آنکه موجود طبیعی معروض حرکت و سکون است و موضوع علم تعلیمی هم «م» که موجود است یا مقدار مجرد محض در خارج ذهن باشد یا غیر آن و موضوع علوم منطقی هم معانی معقوله ثانویه است که مستند به معقولات اول است از آن جهت که موصل به مجهولات تصویری و تصدیقی است.

هر یک از این موضوعات و مبادی یعنی موضوعات علوم طبیعی و تعلیمی و مبادی آن از مسائل علوم الهی اند که در آنجا ثابت میشود و در اینجا بعنوان مسلم الثبوت تلقی میشوند و موضوع قرار میگیرند.

بدین جهت است که گویند فلسفه ام‌العلوم است، زیرامبادی و مقدمات و اصول موضوعه فلسفه طبیعی و تعلیمی و بلکه سایر علوم جزئی در شأن فلسفه کلیه است، و خود وجود که موضوع فلسفه کلیه است « مفهومه من اعراف الاشياء و کنهه فی غایة الخفاء » اما در مورد منافع فلسفه کلیه بحث بسیاری شده است. در اینجا فیلسوفان گفته‌اند نافع عبارت از سبب یا اسبابی است که بذاته منتهی به خیر شود و منفعت عبارت از معنایی است که بوسیله آن به خیر میرسیم .

تمام علوم اعم از جزئی و کلیه در یک منفعت مشترک‌اند و آن عبارت از « تحصیل کمال نفس انسانی است بالفعل و مهیا کردن او است برای نیل به سعادت » این معنی البته در مراحل عالی و سرانجام کار است و الا هر یک از علوم را در خود منفعتی است و ویژه که از جمله منافع هر یک از علوم اعانت بر عملی دیگر است و بالجمله منفعت مستقیم هر علمی تهیه موضوع و مبادی برای علمی دیگر است، این معنی در علوم جزئی بطور کامل درست است لکن در مورد علم کلی نباید گفته شود که برای علوم دیگر نافع است، بلکه باید گفته شود مفیض علوم دیگر است پس علم کلی موضوعات سایر علوم را افاده و افاضه میکند و سمت ریاست بر سایر علوم دارد و سایر علوم خادم فلسفه‌اند پس نوع منفعتی که هر یک از علوم به علوم دیگر جزئی دارند بنام منفعت خوانده میشود و منافعی که علوم جزئی در علم کلی دارند، نوع خدمت باید گفته شود و فوائد علم کلی را در علوم جزئی باید بنام افاده و افاضه خواند.

ماحصل کلام آنکه فائده علم کلی عبارت از افاده یقین بمبادی علوم جزئی است از باب سودی که رئیس و مخدوم برای خادم و مرؤس دارد.

خلاصه سخن آنکه :

- ۱- موضوع فلسفه وجودی یا موجود بطور مطلق و بدون تمین خاص است بلکه موجود من حیث هو موجود بمعنی وسیع کلمه خود که در عین بی‌رنگی شامل تمام رنگها است.
- ۲- در فلسفه بحث از عوارض ذاتیه بواسطه یا بلاواسطه وجود میشود چنانکه در هر علمی بحث از عوارض ذاتی موضوع آن میشود و عوارض ذاتی وجود یا موجود شامل علل، معلول، اسباب اولیه و علل قصوی، امکان، امتناع و جوب، قوت، فعل، امور با لذات، امور بالمرض، حق، باطل، جوهر و اقسام آن، اعراض نه‌گانه و اقسام هر یک، کلی، جزئی، کل، جزء، طبایع کلیه، مفارقات، علل اربعه، ابتداء، تقدم و تأخر حدوث و قدم و اقسام آن و بالاخره روح، عقل و نفی...
- ۳- علوم فلسفی بر حسب نظر قدما از نظر کلی به سه قسم منقسم شده‌اند: بر حسب طبقات طبیعی، تعلیمی، الهی که کلی‌تر و شامل بر علم الهی و فلسفه اولی و مابعد طبیعت و علم کلی گویند، که موضوع آن همان وجود یا موجود مطلق است و لکن موضوع علوم طبیعی جسم موجود و ریاضی « کم » موجود است، و تمایز هر یک از آنها به تمایز موضوعات آنها است.
- ۴- در هیچیک از علوم سه‌گانه فلسفی بحث از خواص و فوائد جزئی علل اشياء و

موجودات نمی‌شود و اگر چنین بحثی پیش آید استطرادی است، و از حد فلسفه خارج است و هر یک از موضوعات بلحاظ بحثی که میشود علم علیحدّه را بوجود می‌آورد، اصولاً بحث است که تمایز علوم بتمایز موضوعات است و یا بتمایز اغراض و یا بتمایز مسائل و آنچه محقق است تمایز علوم بتمایز موضوعات است با توجه به هدف و غرض آن علم، باضافه نحوه بحثی که از آن میشود مثلاً موضوع علم ریاضی کمیت است نه بطور مطلق بلکه کمیت از نظر خواص اشکال مختلف و عوارض آن و فوائد منظوره موضوع علم هندسه است و از جهت خواص و عوارض عددی موضوع علم حساب و اجسام از نظر خواص و عوارض عمومی و یا مباحث خاصی با نظر به فوائد و اغراض حاصله خاص موضوع علم فیزیک و از لحاظ خواص و بحث جزئی و تجزیه و ترکیب با توجه به هدف خاص موضوع علم شیمی است، و از نظر حرکات و سکانات و اوضاع دیگر موضوع علم مکانیک و... پس هر یک از امور و اشیاء به جهات مختلف و هدفهای متفاوت علوم مختلفی را بوجود می‌آورند.

پس جسم از نظر و هدف و بحث خاص موضوع فلسفه است، و از لحاظی موضوع علم طب و از لحاظی دیگر، داروشناسی و جز آنست، و اجرام علومیه از نظر وضع و محاذات و کیفیت حرکات و برقراری افلاک و کرات سماوی موضوع هیأت است، و از نظر بررسی آثار کواکب و تقارن آنها و فوائد حاصله از این اقتران و ترصید آنها موضوع علم نجوم است، و بدین ترتیب در علوم تداخلی حاصل نخواهد شد، و بحث در تمام وجود که شامل مسائل کلی است و شامل روح، نفس، عقل، ماده، علویات، سفلیات میشود، از جهت بررسی روابط میان آنها و پیدا کردن علل و معلول و تحقیق در ماهیت و حقیقت آنها کار فلسفه است.

۵- از تعاریفی که برای فلسفه شده است از جمله استکمال نفس انسان در جنبه‌های علم و عمل باشد، معلوم میشود که نه تنها وسیله‌ای که انسان را در جنبه‌های علم و عمل نیرومند و مقتدر میکند و بتحقیق و بررسی علل و اسباب وجود و روابط آنها با یکدیگر و امیدارد فلسفه است و با آنکه مسائل فلسفی خود به خود و بلاواسطه مفید فائده عملی نیست لکن با واسطه چنانکه یادآوری شد فوائد بسیاری دارد.

۶- فیلسوف کسی است که نفس و روح و نیروی خلاقه او در اثر ممارست و تتبع و بررسی علمی و معلولی و تفکر و تعمق در حقایق اشیاء و علل موجودات اقتدار و نیروی خاص پیدا میکند، که در مسائل مختلف و اشیاء متشتمل اظهار نظر کند، و آنها را با نظر دقیق تری بررسی کند و از صدفه و بیخت و اتفاق خود را دور دارد و بالاخره نفس خود را در جنبه‌های علم و عمل تکمیل کرده و حقایق اشیاء را بدان طور که در نفس الامر واقع میباشند دریابد.

۷- بنا بر مراتب فوق فلسفه نه تنها ارزش واقعی خود را از دست نداده است، بلکه با ترقی و تکامل علوم ارزش زیادتری پیدا کرده است، و دامنه آن پس وسیعتر شده است و برای تمام رشته علوم و فنون لازم که از این موهبت عظمی بهره‌مند شده، و به‌نوعی یکی از مواد اصلی و ضروری فراگیرند امیدواریم که متصدیان فرهنگ کشور مخصوصاً دانشگاه باین مسأله توجه خاص مبذول دارند.